

حجت الاسلام علی محمدی

# جریان شناسی جنبه فکری تمدن اسلامی

عضو فرهنگستان علوم اسلامی و مسئول مؤسسه علوم نوین اسلامی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مرکز جامع علوم انسانی



#### اشاره:

«جبهه فکری تمدن اسلامی» را می‌توان امتداد جریان «تحول خواه مذهبی» در اواخر دوره قاجار دانست که در بستر نهضت سیاسی امام خمینی (ره) بالید و پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، رسالت پشتیبانی علمی از این حرکت بدیع را به عهده گرفت. این جبهه گرچه در درون خود تنوع فراوانی دارد، دارای مشترکاتی است که مقومات آن محسوب می‌شود. در طول سال‌های اخیر روزبه‌روز بر فروغ و دامنه طرف‌داران «جبهه فکری تمدن اسلامی» افزوده شد که به تولید جریان‌ها و دیدگاه‌های رقیب متعددی در درون خود انجامید. نگارنده در یک نگاه کلی جریان موجود در این جبهه فکری را به چهار دسته تقسیم کرده است که از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد.

۱) مقومات و شاخصه‌های جریان فکری تمدن اسلامی  
الف- تفسیر «درگیری انقلاب اسلامی با مدرنیته»، از دریچه «درگیری تاریخی جبهه حق و باطل»؛

به این معنا که تاریخ همواره بستر درگیری دو جبهه حق و باطل است و در حال حاضر انقلاب اسلامی تعیین جبهه حق است و تمدن مدرن، نماینده جبهه باطل. جبهه حق با پرچمداری انبیا تلاش می‌کند تا ارزش‌های الهی و انسانی را در سراسر جهان و در تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی جاری کند. جبهه حق، دنیا را در جایگاه مقدمه‌ای برای زندگی ابدی و آخرتی انسان می‌بیند. در برابر، سردمداران جبهه باطل تلاش می‌کنند با اصل قرار دادن آرزوها و هوس‌های دنیایی خود، جهانی هماهنگ با خواسته‌های خود بسازند و با استضعاف دیگران، مانع بالندگی استعدادهای بی‌شمار آنها گردند.

بنابراین در نگاه این دسته از اندیشمندان، انقلاب اسلامی نه برای تمسک و تصلب به سنت‌های گذشته آمده و نه آمده است تا به‌طور کلی از سنت‌ها رها شود و هر تجدیدی را ارج نهد؛ چراکه از اساس مسئله انقلاب اسلامی «دعوای بی‌پایه سنت و تجدد» و یا «جدال توهمی قدیم و جدید» نیست، بلکه انقلاب اسلامی آمده است تا هر چه بیشتر ولایت الهیّه و اولیای معصوم او را در عالم جاری کند. انقلاب اسلامی در این میان هم با سنت‌های غیر الهی مخالف است و هم با تجدد‌های غیر مؤمنانه؛ هم دل در گرو سنت‌های الهی دارد و هم بی‌گمان در پی تحول و فزونی دامنه پرستش خدای متعال است.

#### ب- اعتقاد به هماهنگی مؤلفه‌های مدرنیته بر محور «اومانیسیم»، «راسیونالیسم» و «سکولاریسم»؛

به این معنا که عناصر تشکیل دهنده تمدن مدرن شامل انگیره، اهداف، مبانی، علم، روش، تکنولوژی، اندیشه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی از هم گسیخته نیستند و در یک مجموعه فراگیر به نام مدرنیته هم‌سازند و هر یک، ضلعی از ضلع‌های سبک زندگانی را پوشش می‌دهند که بر محور اومانیسیم، راسیونالیسم و سکولاریسم بنا گذاشته شده است.

این بدان معنا نیست که نمی‌توان هرگونه برداشت و گزینشی از غرب داشت تا لازم باشد که هر آنچه را در دنیای مدرن پدید آمده، به‌طور کلی و از اساس رها کرد، بلکه لازمه این مطلب این است که انقلاب اسلامی در چپستی خود در تضاد با دنیای مدرن است؛ یکی به بازگشت انسان به ولایت انبیا دعوت می‌کند و یکی داعیه‌دار استقلال انسان در کسب سعادت است؛ از این رو نه پیوستن به دنیای مدرن هدف انقلاب است و نه می‌توان ساده‌لوحانه به استخدام بی‌دردر عناصر اساسی تمدن مدرن دلخوش کرد.

#### ج- بازگشت به وحی، در جایگاه مهم‌ترین سرمایه معرفتی انسان؛

به این معنا که انسان، برای سعادت دنیوی و اخروی خود، ناگزیر از هدایت خداوند و ولایت و سرپرستی اولیای الهی است. همه سرمایه‌های انسان، شامل حس و تجربه‌اش، عقل و فلسفه‌اش، قلب و عرفانش، نمی‌تواند کفاف بار سنگین سعادت انسان را بدهد و ناچار انسان، محتاج به «رسالت»، «ولایت» و «امامت» است.

به هر حال، «جبهه فکری تمدن اسلامی» در طول سال‌های اخیر روزه‌روز بر فروغ و دامنه طرف‌دارانش افزوده شده و در نتیجه شاهد جریان‌ها و دیدگاه‌های رقیب متعددی در درون خود است. در یک نگاه کلی می‌توان جریان‌های موجود در این جبهه فکری را به چهار دسته تقسیم نمود:

## ۲) جریان‌شناسی جبهه فکری تمدن اسلامی:

### جریان اول، دیدگاه تهذیب‌گزارها و نظریه‌ها:

این رویکرد از دیرپاترین رویکردهای فعال در عرصه فکری فرهنگی انقلاب اسلامی است. طرف‌داران این نظریه محدود به اندیشمندان ایران اسلامی نیز نمی‌شود و فرهیختگانی از دنیای اسلام و حتی دنیای مسیحیت نیز به چنین رویکردی تمایل دارند. این رویکرد، وجه همت خویش را اصلاح‌گزارها و نظریه‌های علوم انسانی موجود قرار داده و معتقد است: بر اساس «نسبت محتوای این گزاره‌ها با مفاهیم و آموزه‌های دینی» باید دست به «تصحیح، تکمیل، حذف و یا موجه‌سازی» این گزاره‌ها بزنیم.

جریان دوم، دیدگاه‌های مبنی‌گرا: این دیدگاه که تعداد فراوانی از طرف‌داران تحول در علوم انسانی مدرن، به آن معتقدند. مدعی است که علوم انسانی مدرن و قواعد آن، مانند هر علم دیگری، مبتنی بر مفاهیم پایه و بنیادین فلسفی و متافیزیک است که چارچوب‌های نظری خود را از آنها می‌گیرد.

این مبانی بنیادین در علوم مدرن و به‌ویژه علوم انسانی آن، به‌خصوص در حوزه «هستی‌شناسی»، «انسان‌شناسی» و «معرفت‌شناسی»، برگرفته از فلسفه‌های مادی و سکولار است که در تحلیل خود، ارتباط عالم دنیا با عالم غیب را بریده و به تحلیل‌های مبتنی بر تأثیر و تأثر عوامل محسوس و این‌دنیایی بسنده کرده است.

بر این اساس شالوده ادعای این دیدگاه این است که لایه‌های ژرفی از مفاهیم وجود دارد که هر علمی حتی علوم به ظاهر حسی و تجربی محض نیز خواسته یا ناخواسته به آنها تکیه دارد.

از آنجا که این مفاهیم در حوزه مسائل «هستی‌شناسانه»، «انسان‌شناسانه» و «معرفت‌شناسانه» هستند، نمی‌توانند نسبت به جهان بینی و انسان‌شناسی توحیدی خنثی باشند؛ در نتیجه یا هماهنگ با آن بوده و یا در ستیز با آن هستند.

بنا بر این دیدگاه لازم است برای تولید علوم انسانی دینی، به این لایه‌های بنیادین توجه کرد و علوم انسانی را با تکیه بر جهان بینی اسلامی، از این مبانی سیراب کرد. البته درباره این سؤال که «منظور از جهان بینی و یا مبانی اسلامی چیست؟» عده‌ای که بیشتر دانشگاهی هستند، به‌طور تخصصی به این مسئله نپرداخته‌اند و از این رو پاسخ روشنی نیز نداده‌اند؛ در نتیجه مسئله در ابهام و کلیت خود رها شده است.

اما در این میان عده‌ای از این جریان، در مواجهه با این سؤال که آیا منظور از مبانی دینی و اسلامی، به‌طور مشخص معارف فلسفی است و یا معارف نقلی و یا ترکیبی از این دو، موضع شفاف‌تری گرفته و در نتیجه، گرایش‌های سه‌گانه‌ای را در درون این جریان فکری به‌وجود آورده‌اند:

### گرایش اول، فلسفه‌های مضاف:

ادعای کلی این دیدگاه این است که فلسفه حاکم و جاری بر علوم مدرن، فلسفه‌ای مادی است. بنابراین باید مبانی فلسفه اسلامی، که در حال حاضر کامل‌ترین آن، «حکمت متعالیه» و مبنای «اصالت وجود» است، در علوم

پایین دست جاری شود تا این علوم،  
وصف اسلامی بودن به خود بگیرند.

### گرایش سوم، «ترکیبی»:

این گرایش برای فراهم آوردن مبانی علوم اسلامی، تلاش می‌کند فرآورده‌های «تفلسف» و «اجتهاد» را به شکلی در کنار هم بنشانند و برای هر یک جایگاهی در منظومه معارف اسلامی در نظر بگیرد. البته باید توجه کرد که این بدان معنا نیست که گرایش «فلسفه‌های مضاف» و «اجتهاد محور» به طور لزوم مخالف استفاده همراه باهم معارف روایی و فلسفی اند، بلکه با توجه به راهکارهایی که این اندیشمندان ارائه می‌دهند، می‌توان گفت که هر کدام یکی از دو شیوه فلسفه و فقه را محور بحث خود قرار داده‌اند، برخلاف گرایش ترکیبی که به وضوح در تلاش است نسبت بین معارف فلسفی و نقلی را هم‌زمان مشخص کند.

### جریان سوم، دیدگاه‌های فرامبنا:

این دیدگاه در بین نخبگان دانشگاهی جبهه فکری انقلاب اسلامی دارای بیشترین طرفدار است. چکیده این دیدگاه این است که ضعف علوم مدرن فقط و فقط در مفاهیم بنیادین آن نیست تا تنها با جایگزینی مفاهیم پایه‌ای اسلامی، مشکل حل شود. این دیدگاه می‌گوید: در اساس، فرآیند تولید علم، یک فرآیند ذهنی نیست و در آن، تمامی جنبه‌های وجود انسان نقش ایفا می‌کند؛ از این رو علوم مدرن پیش از اینکه متأثر از فلسفه‌های مدرن باشد، محصول گرایش در اهداف و اغراض انسان مدرن است و این تغییر نگرش انسان مدرن به هستی، انسان و طبیعت بوده که پیدایش فلسفه‌های مدرن را ایجاب کرده است.

افزون بر اینکه این دیدگاه بحث را در اینجا متوقف نمی‌کند و معتقد است که نه تنها هدف‌ها

این دیدگاه برای جریان یافتن مفاهیم پایه‌ای اصالت وجود، در علوم کاربردی، راهکار «فلسفه‌های مضاف» را پیشنهاد می‌دهد. بر اساس این راهکار، فلسفه اصالت وجود (فلسفه هستی)، در اولین گام باید فلسفه‌های مضاف به حقایق را فراهم آورد، که عبارتند از: فلسفه مجردات، فلسفه عوالم، فلسفه معرفت، فلسفه نفس، فلسفه انسان، فلسفه اخلاق، فلسفه سیاسی، فلسفه حقوق، فلسفه دین، فلسفه هنر و فلسفه ذهن. در گام بعدی، ساخت «فلسفه‌های مضاف به علوم» را عهده‌دار شود. «فلسفه‌های مضاف به علوم» با توجه به روش و موضوع عبارتند از: علوم عقلی، علوم شهودی، علوم طبیعی، علوم انسانی، علوم ادبی و علوم دینی.

### گرایش دوم، «اجتهاد محور»:

این گرایش برخلاف دیدگاه فلسفه‌های مضاف، بیشترین همت خود را صرف استخراج مبانی علوم انسانی از میان قرآن و سنت کرده و از این رو، با توجه به برخی از کاستی‌های «روش فقهت موجود»، به نوآوری‌ها و افق‌گشایی‌هایی در «حوزه استنباط احکام دینی» و یا «نحوه عینیت‌بخشی به احکام فقهی» روآورده است. البته در اینکه «فقهت موجود چگونه باید کارآمدتر شود؟» اختلاف زیادی بین طرف‌داران این گرایش وجود دارد که

و غرض‌های فرد دانشمند در پیدایش اطلاعات، فلسفه‌ها و عقلانیت او تأثیرگذار است، بلکه در اساس، فرآیند پیدایش علم، یک فرآیند اجتماعی است و فرد خواسته یا ناخواسته از شرایط روانی و انگیزشی جامعه خود اثرپذیر است.

همچنین، با توجه به «پیوستاری نظام مفاهیم یک جامعه» و «اثرپذیری آن از هدف‌های اجتماعی»، طرف‌داران این دیدگاه به شدت بر «تعاریف و اصطلاحات مدرن» واکنش نشان می‌دهند و معتقدند وقتی جامعه‌ای بخواهد خود را از فضای سکولار و امانیستی دنیای مدرن پیراسته کند، باید متناسب با اهداف و نیازهای خود، به بازتعریف تمامی «واژه‌ها و اصطلاحات» اقدام کند. برای مثال انقلاب اسلامی در تعریف هیچ یک از مقوله‌های انسان، خدا، حیات، نور، عقل، سعادت، دنیا، رفاه، امنیت، آزادی، عدالت، اخلاق، معاش، اقتصاد، سیاست، رهبر و غیره نقطه اشتراکی با دنیای مدرن ندارد و باید با حساسیت زیاد، از انفعال در برابر تعریف‌های مدرن از این اصطلاحات اجتناب کند.

با جست‌وجویی در آرا و اندیشه‌های این گروه می‌توان چند مؤلفه را در جایگاه نقاط اشتراک این گروه فکری بازگو کرد:

#### - تأثیرپذیری «علم» از «حالات روحی و انگیزه‌های عالم»:

به این معنا که شناخت هر فرد، متأثر از دل‌بستگی‌ها و دل‌مشغولی‌های اوست و لذا قائلین این جریان تأکید زیادی بر روی «ضرورت تقواورزی برای نیل به حقیقت» می‌کنند و معتقدند که کشف حقایق توسط عقل، مستلزم صفای باطن و تهذیب روحی عالم است و به تعبیر دیگر «تقوا، شرط لازم فهم درست و صائب» می‌باشد.

#### - لزوم رجوع به کلمات وحی در جایگاه تنها مرجع صلاحیت‌دار برای استخراج تعریف‌ها و اصطلاحات:

به این معنا که تنها منبعی که انسان با تمسک به آن می‌تواند خود را از قیدوبند تعریف‌ها و اصطلاحات خودساخته بشر برهاند، کلمات نورانی وحی است. از این رو طرف‌داران این دیدگاه عمدتاً معتقدند برای دستیابی به تعریف‌ها و اصطلاحات جدید باید به قرآن و روایات اهل بیت (ع) مراجعه کرد و با تأمل در کاربرد واژه‌ها در معارف و حیانی به استخراج «نظام مفاهیم دینی» مبادرت کرد.

از این رو بیشتر این اندیشمندان دارای «تأمل‌های قرآنی» هستند و به نوبه خود کوشیده‌اند که برخی از تعریف‌ها و اصطلاحات قرآنی را به دست آورند. افزون بر این، قابل توجه است که بیشتر این افراد به نوعی قائل به «روش



شهودی» در برداشت از قرآن و روایات هستند و معتقدند که خود «روش برداشت» نیز با مراجعه مؤمنانه به کلمات وحی قابل اصطیاد است و برای بهره‌گیری از منابع وحیانی نیاز به منطق‌سازی مستقل و مبتنی بر مفروضات عرفی، عقلایی و یا عقلی (مانند علم اصول) نیست.

#### - روی‌گردانی از مدیریت سازماندهی شده تولید علم:

به این معنا که بیشتر صاحبان این اندیشه بر اساس «نظریه اجتماعی بودن تولید علم» معتقدند که اگر جامعه ایران اهدافی غیر از آرمان‌های دنیای مدرن را بپذیرد و در مسیر اهداف جدید خود ایستادگی کند، خود به خود فلسفه و علم دیگری متناسب با اقتضائات اهداف جدید به وجود خواهد آمد. از این رو این دسته، برخلاف معتقدان به نظریه‌های مبنایگرا که اولویت را به برنامه‌های پژوهشی برای جریان مبنایی دینی در علوم می‌دهند، اولویت خود را «فرایند اجتماعی آگاهی‌بخشی درباره ماهیت تمدن مدرن» می‌دانند و «روی‌گردانی اجتماعی از پایه‌های تمدن مدرن» را اولین گام برای تولید علم دینی قلمداد می‌کنند.

#### جریان چهارم: نظریه روش‌های مضاف:

دیدگاه چهارم، دیدگاه روش‌های مضاف است. این دیدگاه ۳۰ سال است که از سوی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی قم مورد توجه و پی‌گیری قرار داشته و دارد. مؤسس این مجموعه، سید منیرالدین حسینی الهاشمی، فرزند آیت‌الله سید نورالدین حسینی شیرازی، است. ایشان فعالیت‌های علمی خود را پیش از انقلاب شروع کرد و در آن برهه تلاش کرد تا در برابر نفوذ اندیشه‌های غیرمؤمنانه و به‌ویژه مارکسیستی در عرصه دین‌پژوهی و برداشت از قرآن و روایات، از «حجیت روش اجتهاد اصولی‌ها و فقهای شیعه» دفاع کند و ناتمام بودن روش‌هایی مانند قیاس، استصحاب، دینامیزم قرآن را نشان دهد.

پس از انقلاب اسلامی، مرحوم سید منیرالدین حسینی به سبب حضور در شوراهای گوناگون اقتصادی و به‌ویژه به خاطر حضور در مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی متوجه می‌شود که نظام اسلامی در مسیر اسلامی‌سازی مدیریت اجتماعی با چالشی جدی مواجه است و آن برخوردار نبودن از «منطق انطباق» برای تشخیص مصادیق احکام کلی الهی است.

ایشان درمی‌یابد که صرف حساسیت بر روی استنباط احکام کلی شریعت اسلام برای «حجیت عمل اجتماعی» کافی نیست و جریان اعتقادات در عمل، نیازمند برخورداری از دستگاه کارشناسی متناسب است تا بتواند موضوعات خارجی را هماهنگ با دستگاه اعتقادات اسلامی مورد ارزیابی

و شناسایی قرار دهد. ایشان این منطق «موضوع‌شناسی» را «منطق انطباق» می‌نامد. بر این اساس مسئله اصلی ایشان در سال‌های نخستین پس از انقلاب، پی‌گیری «حجیت موضوع‌شناسی» در مدیریت اجتماعی نظام اسلامی است.

ورود به طراحی «منطق انطباق» و «لزوم هماهنگی این منطق با منطق اعتقادات نظری و منطق استنباط» به تدریج ایشان را متفطن این مسئله کرد که «هماهنگی علوم و اطلاعات موجود در جامعه»، مقتضی «هماهنگی منطق‌های علوم» (منطق‌های مضاف) است و هماهنگی منطق‌های مضاف نیز جز با دستیابی به «منطق عامی» که بتواند پایگاه هماهنگ‌کننده و انسجام‌بخش منطق‌های خاص باشد، امکان‌پذیر نیست. از این رو ایشان از میانه دهه ۶۰ فعالیت‌های تحقیقاتی خویش را بر روی دستیابی به منطقی عام برای انتظام بخشی به منطق استنباط احکام شرعی، منطق استنتاجات نظری و منطق انطباق، عینی کرد و از این رهگذر، پایه‌گذار مبنایی جدید برای منطق‌سازی به نام «فلسفه نظام ولایت» گردید. توضیح بیشتر اینکه ایشان در تحقیقات خود درباره «منطق عام» دریافت که «دلالت» موضوع مشترک همه منطق‌هاست و از این رو «قواعد عام دلالت انسان از مقدمات به نتایج» می‌تواند در جایگاه منطقی شامل به نسبت منطق‌های مضاف - که هر یک دربرگیرنده قواعد دلالت، در مفاهیمی خاص هستند - به حساب آید. بر این اساس ایشان تحقیقات خود را بر روی مسئله «دلالت» متمرکز کرد و مدعی شد که با توجه به مشترك بودن امر «دلالت» در تمامی منطق‌ها، دستیابی به «چیستی، چرایی و چگونگی دلالت» می‌تواند پایگاهی برای ساخت «نظام

جامع روش‌های مضاف» گردد. سپس ایشان با توجه به اینکه «اعتباری محض دانستن دلالت» می‌تواند به نفي مطلق صحیح و غلط منجر شود و همچنین سبب شیوع تردید در تمامی مراتب ادراکات و اطلاعات گردد، نتیجه گرفت که «علت دلالت» ریشه در «علت تعینات و کیفیات» دارد و این خصالت مندی تعینات و کیفیات خاص است که سبب می‌گردد انسان نتواند از هر دالی به هر مدلولی منتقل شود و نتواند از هر مقدمه‌ای، هر نتیجه‌ای را استنتاج کند. از طرفی ایشان نتوانست نقش اراده انسانی را در حرکت از مقدمات به سمت نتایج، نادیده بگیرد؛ چراکه اعتقاد به «علیتی محض بودن پیدایش ادراکات و اطلاعات در آدمی» نتیجه‌ای جز نفي مطلق صحیح و غلط و همچنین منتفی شدن هرگونه تفهیم و تفهم نخواهد داشت.

ورود ایشان به «فلسفه تعین» برای پاسخ‌یابی پرسش از «علت تعینات و کیفیات» و همچنین «تعیین حدود و ثغور اراده در فرآیند پیدایش علم» در نهایت منجر به تولید «مبنای فلسفی نظام ولایت» گردید. بنا بر این مبنای تعینات و کیفیات خارجی، نه مجموعه‌ای از ماهیات متباینه‌اند که لباس وجود پوشیده‌اند (اصالت ماهیت) و نه وجوداتی هستند که مابه‌الاجتلاف آنها به مابه‌الاشتراکشان برمی‌گردد (اصالت وجود)، بلکه مجموعه‌ای از فاعل‌های متعدّدند که درون یک نظام به صورت شامل و مشمولی سامان یافته‌اند و از



طریق فاعل‌های محوری نظام به مبدأ حول و قوه (که فاعل مافوقی بیرون از این نظام است) مرتبط می‌شوند.

از این رو «علت تعیین اشیا»، به قرارگیری فاعلیتی آنها در نسبت و جایگاه خاصی در میان سایر فاعلیت‌ها برمی‌گردد. باید توجه کرد که بر اساس فلسفه نظام ولایت، در نظام فاعلیت‌ها، سطوح پایین‌تر، محکوم فاعل‌های بالاتر بوده و در گستره خواست و مشیت آنهاست که قدرت جولان و انتخاب دارند. به عبارت دیگر انسان در دایره‌ای که فاعل‌های برتر به او ظرفیت و سعه اختیار داده‌اند، مأذون در تصرف و انتخاب است، ولی درعین حال در همین ظرف اختیار، محکوم الزامات مشیت او نیز هست و نمی‌تواند خود را از اقتضائات حضور او برهاند و اتفاقاً همین نفوذ و حضور قهری فاعل برتر در ظرف اختیار و اراده، و درعین حال امکان تخطی و استکبار انسان است که مصحح امتحان و ابتلا و عذاب و ثواب می‌گردد.

بر این اساس، اراده انسان در نقطه آغازین حرکت خود، محفوف به خواست و الزامات اراده‌های برتر است و چه بخواهد و چه نخواهد در دامنه نفوذ آنهاست، ولی درعین حال محکوم علیتی آنها نیست و بنابراین می‌تواند هم این آیات و الزامات را بپذیرد و در مسیر حرکت خود، متولی به آنها باشد و هم می‌تواند از آنها اعراض کرده و در فرآیند حرکت خویش آنها را نادیده انگارد. از این رو می‌توان دیدگاه

معرفت‌شناسی دفتر فرهنگستان را «عقل متعبد» نامید؛ چراکه اراده در تمامی منزلت‌ها و در تمامی مراحل سنجش و تعقل (مانند سایر عرصه‌ها) باید متولی به جریان ولایت حضرت حق و اولیای او باشد و انسان جز به تسلیم و تمسک به الزامات اراده و مشیت آنها نمی‌تواند فهم درست و صائبی از حقایق عالم به دست آورد.

البته واضح است که این درستی فهم، تابعی از میزان تسلیم و تعبد اراده انسانی است و از آنجاکه اراده انسان‌های غیر معصوم هیچ‌گاه نمی‌تواند صددرصد خالص باشد، آنچه که «معیار اصلی» ارزیابی صحت و وسقم ادراکات و معارف ماست، «حجیت» است؛ حجیت به مثابه مبنایی مابین «کشفیت تام» و «نسبیت تام» است و بدین معناست که انسان باید تلاش کند که در تمامی حوزه‌ها و عرصه‌های وجودی خود، تابع نفوذ و حضور اراده‌های برتر حرکت کند و تا سرحد وسع، اراده و مشیت آنها را بر هر چیز دیگر مقدم بدارد. البته «حجیت» در حوزه‌های گوناگون اراده انسانی، متفاوت ظهور می‌کند؛ در عرصه روحی نام «تعبد» به خود می‌گیرد و خشوع روحی اصل می‌شود و در عرصه سنجش «تقنین» نامیده می‌شود و لازم است که قاعده‌مندی با وسواس زیاد دنبال شود و به ادراکات شهودی که مجمل هستند، اکتفا نشود و تفصیل آنها از راه «قواعد فهم» دنبال شود و در عرصه عمل نیز باید ادراکات انسان‌های غیر معصوم، «کارآمدی در جهت مطلوبیت‌های فاعل‌های برتر» داشته باشد. از این رو می‌توان سه شاخص «تعبد، تقنین و کارآمدی در جهت» را سه شاخص «حجیت»، برای ارزیابی ادراکات دانست. باید توجه داشت که همه این اقدامات برای این است که هر اراده و موضع‌گیری انسان می‌تواند حق و یا باطل

باشد؛ از این رو برای کنترل و محاسبه درستی و نادرستی هر اراده در تمامی عرصه‌ها و ابعاد آن، باید شاخص و معیاری باشد تا امکان ارزیابی و درستی‌آزمایی فراهم آید.

با به دست آمدن این معیار در «فلسفه تعیین» در مسیر اثباتی نوبت به «منطق دلالت» رسیده و مرحوم سید منیرالدین حسینی به ساخت منطق عام پرداخته و سپس به طراحی زیرساخت‌ها و به تعبیر خودش، فونداسیون منطق‌های مضاف سه‌گانه مبادرت ورزیده است. در حال حاضر نیز فعالیت‌های تحقیقاتی دفتر فرهنگستان با ریاست حجت‌الاسلام والمسلمین استاد محمدمهدی میرباقری در مرحله تکمیل روش‌های مضاف قرار دارد. با توجه به جدول‌های سه‌گانه آموزشی که مرحوم حسینی در سال آخر زندگانی خویش طراحی نموده، می‌توان «فلسفه تعیین» را «روند دستیابی به فلسفه شدن اسلامی»، «منطق دلالت» را «ارکان فلسفه شدن اسلامی» و «روش‌های مضاف» را «آثار فلسفه شدن اسلامی» نامید.

به طور خلاصه و در یک نگاه می‌توان پروژه تحقیقاتی دفتر فرهنگستان را «پروژه تهذیب عقلانیت از طریق تمرکز بر حجیت روش‌های مضاف» نامید. این مجموعه معتقد است که انقلاب اسلامی با تثبیت دیدگاه مؤمنانه «ولایت فقیه» توانست پای ولایت خداوند متعال و اولیای معصومش را به عرصه مدیریت کلان اجتماعی باز کند و حرکت جامعه شیعه در مقیاس حکومت را در جهت تکامل تاریخ قرار دهد؛ به عبارت دیگر، «انقلابی سیاسی در جهت عصر ظهور» انجام دهد. اما افزون بر این، انقلاب اسلامی لازم است در گام دوم، به تولید ادراکات و معارفی متناسب با این مرحله از تکامل جامعه شیعه بپردازد که این مهم نیز حاصل نمی‌شود

جز با «تولی بیشتر به ولایت اولیای معصوم در عرصه عقلانیت و پیرنگ‌تر نمودن حضور معارف آن حضرات در منظومه معرفتی شیعه از طریق ملاحظه حجیت نظام روش‌های علوم». همچنین دستیابی به «نظام روش‌های مضاف» که شامل سه منطق تفقه (استناد)، منطق معادلات کاربردی (استنتاج) و مدل برنامه‌ریزی (انطباق) است، می‌تواند امکان نرم‌افزاری «اسلامی‌سازی اطلاعات و ادراکات جامعه شیعه» را از راه «مدیریت شبکه تحقیقات» فراهم آورد که این امر خود زمینه‌ساز جریان اسلامیت در تمامی زوایای عمل اجتماعی حکومت و جامعه شیعه خواهد بود. ■